

بسمه تعالی

جزوه درس اندیشه اسلامی ۱

مدرس: محمد محمودی

(این جزوه برای ایام اضطراری در ترم دوم سال تحصیلی ۹۹-۸۸ تنظیم شده است)

اهمیت و ضرورت انسان شناسی (خودشناسی)

❖ خودشناسی مقدمه کمال انسانی

– انسان با خودشناسی است که به استعدادهای وجود خود پی میبرد و در نتیجه نقطه آغاز رشد و شکوفایی همان خودشناسی است. انسان با شناخت خود به این نتیجه میرسد که توان رسیدن به عالم ملکوت را داراست. و نیز با شناخت خود و پی بردن به وجود روح به دنبال نیازهای واقعی خود می‌رود و بین نیازهای واقعی و پنداری تفاوت قائل می‌شود.

❖ خودشناسی مقدمه جهان شناسی

«كَيْفَ يَعْرِفُ غَيْرَهُ مَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ؟» چگونه کسی که خود را نمی‌شناسد دیگران را می‌توان بشناسد؟
«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَهُوَ لِعَيْرِهِ أَعْرَفٌ» کسی که خود را بشناسد دیگران را بهتر می‌شناسد.

انسان مجموعه‌ای از استعدادهاست و خداوند اسماء و صفات خود را که در حقیقت مظهر آن جهان خلقت است به انسان عطا نموده. انسان خلیفه خداست و آینه و آیة تمام نمای خداست پس با شناخت خود جهان را نیز که جلوه اسماء خداست می‌شناسد.

❖ خودشناسی مقدمه خداشناسی

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ» هر کسی خود را بشناسد، پروردگارش را می‌شناسد.
خودشناسی باعث خداشناسی است زیرا:

(۱) خداوند اسماء و صفات خود را به انسان داده و انسان اگر به فعلیت کامل برسد اسما و صفات خدا را میبیند

(۲) از آنجا که فطرت انسان با معرفت خدا عجین شده دعوت به خود شناسی در واقع دعوت به خداشناسی است

(۳) وجود انسان وجودی وابسته است و با شناخت حقیقی خود به این وابستگی و نیاز کامل پی خواهد برد مانند تصورات ذهنی ما که همه وجودشان نیاز به ما است و اگر شناخت درستی از خودشان داشته باشند در حقیقت ما را شناخته‌اند ما نیز اگر خود را بشناسیم چون با تمام وجود نیازمندیم در حقیقت خدا را شناخته‌ایم.

(۴) اگر انسان ساختار پیچیده خود را مورد تأمل و مطالعه قرار دهد درمی‌یابد که آفریدگار حکیم آن را آفریده است.

❖ خودشناسی و معنایابی زندگی

– اگر آدمی قبل از هر چیز خود را بشناسد، بهتر می‌تواند از سرمایه‌های وجودی خود بهره‌برد و آنها را شکوفا سازد؛ زیرا نقطه آغاز شناخت سرمایه‌های وجودی است. علاوه بر این با شناخت اینکه انسان موجودی ابدی است به زندگی خویش معنا می‌بخشد.

❖ عقلانیت نظام های اجتماعی

- نظام‌های اخلاقی، سیاسی، حقوقی، اقتصادی، مدیریتی، تعلیم و تربیت و مانند آن در صورتی معقول هستند که بر پایه درکی درست از ویژگی‌ها، اهداف و نیازهای انسانی شکل گرفته باشند.

❖ باور به معاد

- بدون پذیرفتن روح غیر مادی، معاد و جاودانگی انسان، توجیه قابل قبولی ندارد.

روح حقیقت انسان

اعتقاد به دو ساحتی بودن نقطه اشتراک بسیاری از ادیان و اندیشمندان است ادیان توحیدی و غیر توحیدی، بسیاری از فلاسفه همچون سقراط و افلاطون تا دکارت و کانت و نیز فلاسفه اسلامی بر دو ساحتی بودن انسان تأکید دارند.

❖ دلایلی که ثابت می‌کند حقیقت انسان روح مجرد است:

(۱) دلایل قرآنی:

الف) آیاتی که در آنها از ماده نَفَخَ مثل نَفَخَ یا نَفَخَتْ استفاده شده مثل: «بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ» (سجده/۷ و ۸ و ۹) و خلقت انسان را از گلی آغاز کرد و نژاد او را از مایه‌ای از آب پست قرار داد آن گاه وی را پرداخت، و از روح خویش در او دمید. و آیه «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ». (ص/۷۲) پس وقتی او را [بشر] درست کردم و از روح خود در او دمیدم پیش او به سجده افتید.

ب) آیاتی که دلالت بر این دارد که زمان فرارسیدن مرگ چیزی از انسان به نام نفس باقی می‌ماند هر چند جسم او از بین می‌رود در این آیات از کلمه توفی استفاده شده:

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» (زمر/۴۲) خداست که جان‌ها را در دم مرگ می‌گیرد و آنها هم که نمرده‌اند در خواب می‌گیرد، پس هر یک از جان‌ها که مرگش رسیده باشد، نگه می‌دارد و آن دیگری را به بدنش برمی‌گرداند تا مدتی معین.

توفی: صیانت کردن و حفظ کردن و به طور کامل گرفتن است پس با توجه به کلمه توفی آنچه که هنگام مرگ به طور کامل گرفته می‌شود غیر از جسم است زیرا جسم نه تنها حفظ نمی‌شود بلکه متلاشی می‌شود.

ج) آیاتی راجع به شهدا، که به صراحت بر بقاء آنها اشاره دارد:

«وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (آل عمران/۱۶۹) البته نپندارید که شهیدان راه خدا مرده‌اند بلکه زنده به حیات ابدی شدند و در نزد خدا منتعم خواهند بود
«وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِن لَّا تَشْعُرُونَ» (بقره/۱۵۴) و به کسی که در راه خدا کشته شده مرده مگویید بلکه اینان زنده‌هایی هستند ولی شما درک نمی‌کنید

طبق آیات گفته شده حقیقت انسان جسم نیست بلکه چیزی است که با مرگ متلاشی نمی‌شود و از بین

نمی‌رود.

(۲) دلایل عقلی:

الف) ادراک و فهم مجرد است زیرا:

- تقسیم ناپذیری صورت‌های ذهنی: صورت‌های (تصورات) ذهنی تقسیم‌پذیر نیستند در حالی که اگر مادی

باشد باید تقسیم‌پذیر می‌بود.

- درک حضوری اینکه صورت‌های ذهنی و پدیده‌های روحی (مثل شادی، اراده و ...) بی‌نیاز از مکان هستند

پس در یک حقیقت مجرد درک می‌شوند. بنابراین حقیقتی که با آن معلومات را درک می‌کنیم خود نیز باید مجرد

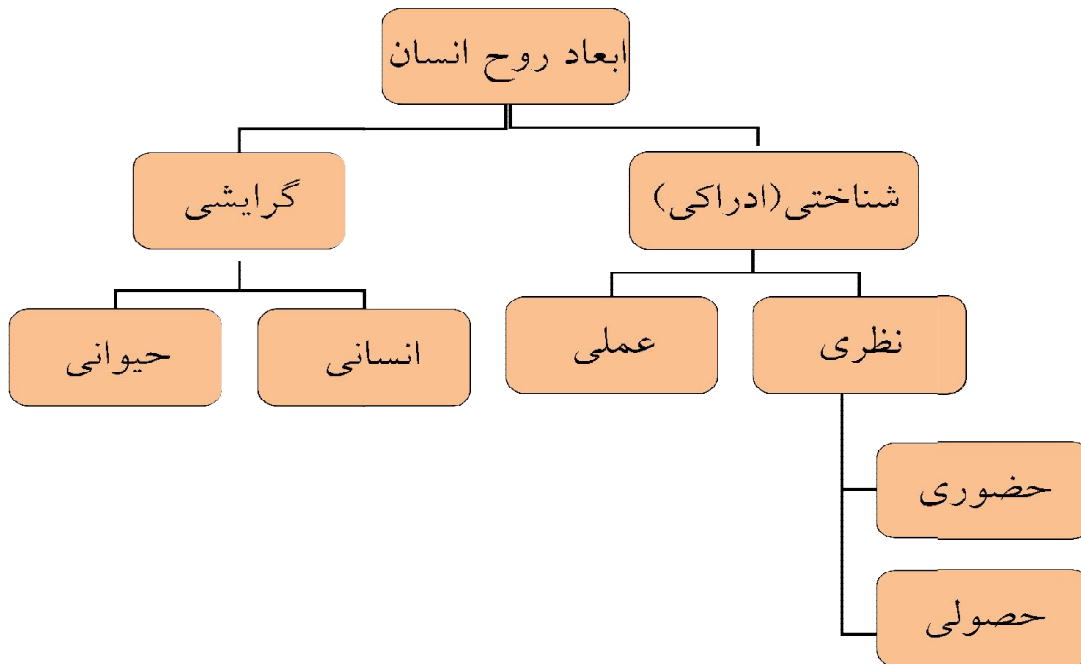
باشد و غیر مادی باشد.

ب) ثبات شخصیت و تقسیم ناپذیری «من»:

ما در درون نگری به هویت ثابتی به نام «من» برمی خوریم که در طول زندگی باقی است که نه قابل تقسیم است و نه تغییر پذیر می باشد. در حالی که جسم در طول زندگی چندین بار تغییر می کند و به تعبیری اگر انسان فقط بدن باشد «من» الان با «من» ۲۰ سال گذشته متفاوت بود یا «من» قابل تقسیم می بود در حالی که اینطور نیست.
شواهد تجربی اصالت روح:



ابعاد روح و روان انسان:



۱- بُعد ادراکی انسان

بعد ادراکی انسان در دو حوزه نظر و عمل فعالیت می کند.

اگر متعلق شناخت، اشیاء، آنگونه که هستند یا خواهند بود، باشد، به آن حوزه شناخت نظری می گویند.

ولی اگر متعلق شناخت، عمل انسانی از جهت خوب و بد، یا بایدها و نبایدها باشد، به آن حوزه شناخت عملی می گویند.

- بُعد ادراک نظری انسان

شناختی که برای انسان حاصل می شود، یا از طریق صورت ها و مفاهیم ذهنی است که علم حصولی نام دارد. و یا انسان مستقیماً به متعلق شناخت و یا وجود واقعی و عینی آن آگاهی دارد که به آن علم حضوری می گویند.

ادراک عملی

شناختی که در حوزه عمل یعنی بایدها و نبایدها و خوبها و بدها است، حوزه شناخت عملی می گویند؛ مانند اینکه عدالت خوب است یا انسان باید راست بگوید. به تعبیری، حکمت عملی عبارت است از علم به تکالیف و وظایف انسان. علوم تربیتی. مکاتب تعلیم و تربیت در شمار مجموعه معرفت یا حکمت عملی اند؛ زیرا به عمل آدمی ارتباط دارند.

۲- بُعد گرایشی انسان

بعد گرایشی، همان تمایلاتی اند که با روح انسان سرشته شده اند. هر انسانی ذاتاً از این گرایشها - هر چند در حد بسیار ضعیف و نهفته - بهره مند است و آنها را به طور بدیهی احساس می کند. این تمایلات بر اثر عوامل خارجی و القائات محیط و جامعه و تربیت پدید نیامده اند.

گرایشهای انسان به دو دسته تقسیم می شوند:

۱- گرایش های حیوانی: این گرایش ها میان حیوان و انسان مشترک اند. مانند: گرایش به حفظ ذات و صیانت از خود و میل به جنس مخالف، این گرایش ها را غریزه هم می گویند.

۲- گرایش های انسانی: گرایش ها و تمایلاتی اند که به انسان اختصاص دارند و یا دست کم نشانه های آنها در حیوانات کمتر مشاهده می گردد.

از گرایش های اصیل انسان، میل و محبت به خداست که از وی جدایی ناپذیر است.

تفاوت علم حضوری و حصولی

□ علم حصولی

شناختی از طریق صورتهای و مفاهیم ذهنی است؛ مانند علم انسان به درختی در مقابل خود که از این درخت، صورتی در ذهن او حاصل می شود یا تصور انسان از قلعه دماوند و ... در حقیقت علمی است که با واسطه تصور حاصل می شود.

□ علم حضوری

علمی که در آن واسطه ای وجود ندارد و انسان مستقیماً به متعلق شناخت و یا وجود واقعی و عینی آن آگاهی دارد که به آن علم حضوری می گویند؛ مانند آگاهی انسان به حالات روانی و احساسات و عواطف خود (مثل احساس محبت، امید و ترس).

بنابراین علم حضوری چون بی واسطه است خطا در آن راه ندارد اما علم حصولی چون با واسطه تصور است امکان خطا دارد. علم حضوری دارای شدت و ضعف است اما علم حصولی شدت و ضعف ندارد.

ایمان

۱- معنای ایمان

ایمان امری است معنوی و حالتی روحی که جایگاه آن قلب آدمی است و با علم حضوری درک می شود. ایمان مصدر باب افعال و از ریشه امن (امنیت یافتن) است که به معنای جای گیر شدن اعتقاد در قلب، یا تصدیق چیزی با اطمینان و نیز وثوق به چیزی یا کسی است و در هر دو معنا، مفهوم ایمنی در کار است. امام رضا (ع) در باب تعریف ایمان فرموده اند:

((ایمان تصدیق قلبی و اقرار زبانی و عمل به ارکان و اعضاست.))

۲- ایمان و معرفت

از دیدگاه قرآن، ایمان مبتنی بر علم و معرفت است، ولی چنین نیست که اگر معرفت و علم وجود یابد ایمان نیز ضرورتاً وجود پیدا کند. در اسلام، ایمان مبتنی بر شناخت و معرفت است؛ ولی در مسیحیت، انسان باید نخست ایمان بیاورد تا بفهمد نه اینکه نخست بفهمد و سپس ایمان بیاورد.

۳- ایمان و عمل

از دیدگاه اسلام ایمان و عمل ارتباط تنگاتنگی دارند. از روایات بر می آید که عمل نمود ظاهری ایمان است و اگر عمل نباشد، آشکار می شود که ایمان در قلب ریشه ندوانیده است. عمل بدون ایمان نزد خداوند مانند خاکستری که در روز طوفانی هیچ اثری از آن باقی نماند. امام علی (ع) می فرمایند:
 ((اگر ایمان تنها بر زبان آوردن شهادتین بود، روزه و نماز و هیچ حلال و حرامی تشریح نمی گشت.))
 ایمان به عمل ارزش می دهد و عمل باعث تقویت ایمان است.

وجود خدا

دیدگاه ها در بدیهی یا نظری بودن وجود خدا:

❖ برخی معتقدند وجود خداوند بدیهی تر از هر چیزی است:

«أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» آیا در خدا- آن آفریننده آسمانها و زمین- شکی هست؟
 «مَا رَأَيْتَ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتَ اللَّهَ مَعَهُ وَ قَبْلَهُ» چیزی را ندیدم جز اینکه خدا را قبل از آن و همراه آن دیدم.

چند مثال برای تبیین این دیدگاه:

همچون نور که همه چیز را با آن می بینیم حال اگر بخواهیم با چیز دیگری نور را مشاهده کنیم بایستی قبل از آن همان چیز را با نور ببینی.
 اهل معرفت ارتباط بین خدا و عالم را مثل واژه و معنا می دانند واژه بدون معنا پوچ، خسته کننده و ملال آور است اما واژه معنا دار واژه ای است که از چیزی دیگری حکایت می کند و به خاطر وجود آن معناست که ارزش و محتوا پیدا می کند.

❖ برخی دیگر معتقدند وجود خداوند نظری است و نیاز به استدلال هست:

برهان فطرت

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»
 (روم/۳۰) به یکتاپرستی روی به دین آور. فطرتی است که خدا همه را بدان فطرت بیافریده است و در آفرینش خدا تغییری نیست. دین پاک و پایدار این است.
 معنای فطرت

ماده (فطرت) در اصل به معنای آغاز و شروع است و به همین دلیل به معنای خلق نیز به کار میرود؛ بر این اساس می توان گفت، فطرت به معنای حالت خاصی از شروع وجود و آغاز و به بیان دیگر، نوعی از آفرینش است.

ویژگی های امور فطری

(۱) همواره ثابتند

(۲) عمومی اند و در همه افراد در همه افراد هستند

۳) نیاز به آموزش ندارند

خداجویی یک امر فطری است و در همه انسان‌ها هست هر چند ممکن است گاهی به جهت غفلت‌ها ضعیف شود:

برهان علی

خلاصه تقریر برهان علی

۱. جهان معلول است؛

۲. هر معلولی نیاز به علت دارد؛

❖ بنابراین جهان نیاز به علت دارد

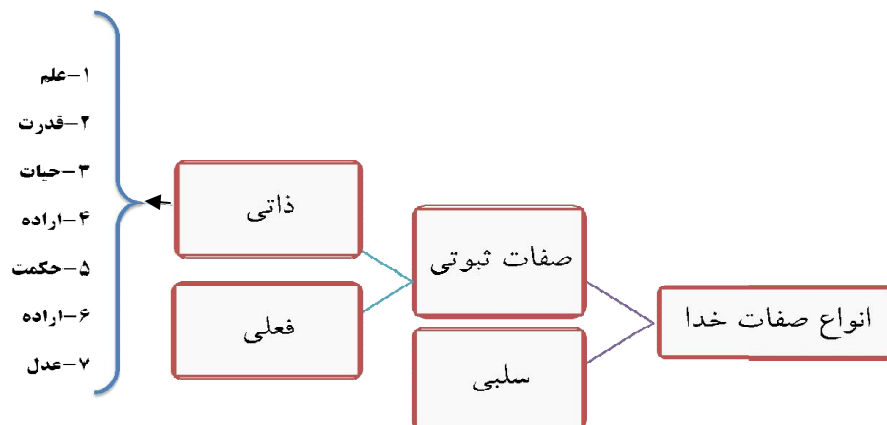
آن علت یا خداست و یا در نهایت به خدا می‌شود

علت فاعلی دو اصطلاح دارد:

۱- علت فاعل طبیعی: که در فیزیک و طبیعیات به کار می‌رود و منشأ حرکت و دگرگونی اجسام است.

۲- علت فاعل هستی‌بخش: که در فلسفه و الهیات بحث می‌شود و منظور از آن موجودی است که معلول را پدید می‌آورد و به آن هستی می‌بخشد. در اینجا منظور از علت فاعلی، علت فاعل الهی است.

انواع صفات خدا



مسئله شر

مسئله شر: با اینکه خداوند عالم، قادر و خیرخواه مطلق است چرا این همه شر در عالم وجود دارد؟

راه حل‌های مساله شر (پاسخ به مسئله شر):

۱. شر، لازمه جهان مادی است

در عالم شر وجود دارد، اما لازمه جهان مادی است و جهان مادی در مجموع خیر است. از این رو خلقت جهان بهتر از عدم آن است. از آنجا که خداوند، قادر، عالم و خیرخواه مطلق است و ذات او خیر محض است، هر چه از او صادر شود، خیر است.

چرا خدا جهان هستی را به گونه ای خلق نکرد تا شر لازمه آن نباشد؟

پاسخ:

ا. اگر جهانی این گونه می ساخت دیگر مادی نبود بلکه عالم دیگری بود. (مانند اینکه بگوییم چرا مرا مثل فلانی نیافرید).

ب. چون خدا قادر مطلق است اگر امکان خلقت چنین عالمی می بود خدا می آفرید و اینکه نیافریده یعنی امکان آن نبوده است.

چرا خدا جهان هستی که شرور دارد را آفرید؟ کاش از خلقت آن صرف نظر می کرد.

پاسخ:

ترک خیر کثیر به دلیل وجود شرور اندک با فیض الهی منافات دارد چون خود این ترک شر کثیر می شد مثل صرف نظر کردن از خلق آتش به خاطر شرّ قلیل آن.

در وزن کشی برآیند میزان خیر و شر برآیند خیر بسیار بیش از شر است. و ویژگی عالم مادی این است که در آن تزام وجود دارد و اگر بخواهد تزام در آن نباشد باید مجرد آفریده می شد و حال آنکه خداوند خواسته ماده را هم بیافریند.

اشکال سوم: خیرات این عالم کمتر از شرور است

پاسخ:

ا. این خلاف وجدان است. چون مشاهده می کنیم که حقیقتاً خیر بیش از شر است.

ب. انسان خود را محور هر چیزی می بیند لذا خیال می کند هر چیزی سر راه آن است شر است مثلاً دو نفر که امتحان کنکور داده اند یکی با قبولی اش مانع دیگری می شود و او که قبول نشده دیگری را برای خود شر به حساب می آورد^۱ کالی که او برای خودش خیر است. نسبی بودن شر

ت. انسان می تواند بر بسیاری از آنها فائق آید مثل زلزله و سیل.

ث. ملاک سنجیدن شرور با خیرات کیفیت است نه کمیت. اگر یک کیلو طلا را با چند خروار سنگ ریزه مقایسه کنیم کدام یک ارزش بیشتری دارد. گاهی ممکن است چندین شر وجود داشته باشد اما خیر با اینکه تعدادش ممکن است کمتر باشد اما ارزشش را دارد مثل خلقت انسان. از آنجا که انسان اشرف مخلوقات است وجود برخی شرور هر چند در تعداد زیاد باشد توجیه دارد.

۲. شر دانستن بعضی از امور ناشی از جزئی نگری است.

انسانها بسیاری از امور را شر می دانند، ریشه در قضاوتهای سطحی و جزئی و تنگ نظرانه و شتاب زده دارد. اگر آنان از آگاهی وسیعتر و جامعتری برخوردار بودند، هیچگاه به شر بودن برخی امور، حکم نمی کردند. به عنوان مثال کسی که فقط چاه فاضلاب ساختمان را می بیند و از دیگر بخش های آن بی اطلاع است.

۳. شر، ناشی از آزادی انسان است:

یعنی از آنجا که انسان آزاد آفریده شده است لاجرم اختیار دارد که دست به هر کاری حتی کارهای شر بزند

۴. شر، ناشی از جهل انسان است.

ما قبلاً تصدیق نموده ایم که خالق عالم و قادر مطلق و کاملاً خیر، جهان را آفریده است، حال اگر با پدیده ای ناخوشایند و مبهم مواجه شویم باید آن را ناشی از ضعف علمی خود بدانیم. مثلاً ما شاید مار را یک موجود شر بدانیم که با نیش خود انسان را از پا درمی آورد درحالی گاهی به جهت خوردن برخی حیوانات نظیر موش باعث پیش گیری از شیوع بسیاری از بیماریها می شود و در نتیجه نجات جان انسانها می گردد. و مانند کرم های خاکی که فواید بسیاری دارند و...^۱

۱. نظیر داستان موسی (ع) و خضر (ع) که در قرآن آمده است.

اصولا همه مخلوقات چه وجودشان و چه نعمت هایی که خداوند به آنها می دهد همگی تفضل پروردگارند. مثل قرض دادن پول به دو نفر لذا هیچیک نمی تواند اعتراض کند که چرا همه خواسته من بر آورده نشده.

فواید شرور در جهان

- ۱- علت شکوفا شدن استعدادها: مثلا وجود بیماریها باعث رشد علم پزشکی و وجود زلزله باعث رشد علم معماری و نیاز انسانها به انرژی باعث کشف منابع و ... می شود و همه اینها باعث رشد علم و شناخت و استعداد انسان می شود.
- ۲- عامل بیداری از غفلت: بیماری، فقر و ... باعث می شود انسان همواره از درس بگیرد آخرت خود را به خاطر دنیایش تباه نکند و دست از رفتار کودکانه بردارد. غفلت باعث پیاده شدن قانون استدراج است.
- ۳- آزمون الهی: گاهی شرور آزمون الهی است همچون دانشجویی که امتحان می دهد تا به مدارج بالاتر دست پیدا کند امتحان الهی نیز همینگونه است لذا انسانهای بزرگ امتحانات بزرگتری دارند. هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش می دهند.